

لغت

«یا» حرف ندا و «ای» منادا، اسم مبهم، مبنی بر ضم و «هاء» هاء تنبیه و «ناس» صفت «ای»، مُصَدَّرٌ «به لام» تعریف، که جنس را مشخص می‌سازد. خلق به معنی آفرینش و پیدایش شئی از نیستی به هستی است با نوعی تقدیر و اندازه‌گیری بر وفق حکمت و صواب. «لعل» از حروف مشبّه بالفعل، که در مورد تَرَجّی و امید به کار می‌رود.

[در بیان دعوت اسلام جهانیان را به توحید]

در آیات گذشته سخن از مؤمن و کافر و منافق بود و پاره‌ای از حالات هر یک بازگو شد.

در این جا، خطاب به عموم جهانیان بوده و در هر زمان و مکان و از هر طبقه و نژاد و هر آبادی و بلاد و یا هر مذهب و مکتب باطل، که از مسیر حق منحرف گشته، چون: یهود و نصاری، مشرکین عرب و وثیت و ثنویت و ستاره پرست و خورشید پرست، همه را شامل است و سپس فرمان می‌دهد که معبود باطل، رها سازید و به توحید و یکتاپرستی گرائید؛ زیرا مهمترین پایه دین، ایمان توحید است و ذکر ربّ، عامل محرّکی است تا بنده را به عبادت پروردگار قائم سازد، یعنی توجه کند، مربّی و پرورش دهنده او در رحم مادر، دوران کودکی، سنین جوانی و پیری، همان ربّ او است که در تحت نظام آفرینش و عوامل سازنده جهان، او را رشد و سرمایه بخشیده و همه چیز فرمان بَرند تا او بتواند زیست کند؛ چنانچه در آیه:

﴿إِنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ (لقمان: ۲۱) : ۲۰ فرمود: تحقیقاً خداوند آنچه در آسمانها و زمین است مسخّر و فرمانبر، به سود شما ساخت و نعمت های آشکار و پوشیده را بر شما فراوان و کامل نمود.

می‌دانیم که همه ذرات کائنات، از اتم تا کهکشانها، روی هم تاثیر متقابل داشته و به هم در تاثیر و تاثر پیوسته‌اند، اگر ما جرعه آبی می‌نوشیم، یا از دانه گندمی تغذیه





می‌کنیم، پیدایش و هستی آن مرتبط با همه جهان هستی است چه ابر و باد و مه و خورشیدی که پیدا و در معرض دید ما قرار دارد و چه انواع و اقسام اشعه های کیهانی و غیر کیهانی و دیگر انرژی های ناپیدا، با توجه به چنین نعمتها است که پرستش تنها شایسته و سزاوار یگانه خدائی است که ما را در مهد جود و کرم خود، پرورانده و خضوع و خشوع، تنها او را سزد که ما و پیشینیان از ما را نعمت هستی بخشید و در آخر چه نیکو فرمود: باشد که پرهیزکار و خویشان دار شوید، یعنی: با توجه به این نعم، از معاصی و مخالفت ربّ خود بپرهیزید، چه برکناری از گناه نتیجه و اثر وضعی بندگی و پرستش او است، چنان که درباره یکی از عبادات، که صلوة است فرمود:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ (عنکبوت: ۲۹)؛ (۴۵).

جمله: ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ یا متعلق است به ﴿اعبدوا﴾ یعنی: بپرستید تا پرهیزکار شوید و مناسب این معنی «تتقون التّار» خواهد بود یا متعلق است به ﴿خلقکم﴾ شما را آفرید تا پرهیزگار شوید و مدرکی روایی، مؤید همین معنی است که به مناسبت آیه فوق فرمود: ﴿ما خلقت الجنّ و الإنس لالیعبدون﴾ (ذاریات: ۵۱)؛ (۵۶) ما جنّ و آدمیان را نیافریدیم، جز این که مرا بپرستند.

و معنی عام «پرستش» همان خضوع و خشوع و تذلل بنده است به پیشگاه پروردگار، به گفتار و عمل و اتیان واجب و ترك محرم؛ در ذیل همین آیه، از علل الشرایع شیخ صدوق، مسنداً از امام صادق علیه السلام، از حسین بن علی علیه السلام نقل است:

خرج الحسين بن علی علیه السلام علی أصحابه قال: إن الله - جلّ ذكره - ما خلق العباد إلا ليعرفوه، فإذا عرفوه عبده، فإذا عبده، استغنوا بعبادته عن عبادة من سواه

تحقیقاً خداوند - جلّ ذكره - بندگان را نیافرید، جز برای این که او را بشناسند و چون او را شناختند بپرستند و چون پرستش او کنند، به عبادت او از عبادت غیرش بی نیازی جویند.^۱

در روایتی دیگر ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام از همین آیه پرسش نمود فرمود:

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۹

«خلقهم ليأمرهم بالعبادة»^۱ معلوم می شود که ابی بصیر منظورش از سؤال، مخالفت برخی از بندگان، در پرستش و اتیان اوامر و ترك محرّمات او بوده است، حضرت در پاسخ می فرماید، که: «خداوند امر فرمود که به اختیار خود پرستش کنند؛ زیرا سرا، سرای اختیار و امتحان است و مردم باید به حسن اختیار طاعت خالق کنند، نه به جبر و اضطرار.»



[اشاره به کیفیت عبادت]

در کیفیت عبادت، روایات زیادی از ائمه اطهار نقل است، که جای شرح همه آنها نیست ولی برای روشنی ذهن برخی ذیلاً ذکر می شود:

روایتی مسنداً از محمد بن خلّاد است، که گفت:

از ابو الحسن الرضا علیه السلام شنیدم، که می فرمود: پرستش به زیادی نماز و روزه نیست همانا عبادت اندیشه در امر خدای عزوجل است.^۲

بدیهی است در رأس اوامر الهی امر ولایت است که منشاء صحّت همه اعمال دیگر خواهد بود.

در حدیثی دیگر نقل است، که علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

کسی که آنچه را خدا بر او واجب فرمود به کار بندد، عابدترین مردم خواهد بود^۳

البته اتیان واجب مستلزم ترك محرم نیز هست.

از علی بن ابراهیم، حدیثی مسنداً از ابی عبداللّه علیه السلام نقل است که فرمود:

پرستش خدای یگانه سه قسم است: مردمی که خدای عزوجل را به جهت ترس پرستش کنند، که در حکم بردگان خواهند بود؛ و کسانی که به خاطر کسب ثواب عابد

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲

۲. محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد بن عیسی، عن معمر بن خلاد قال: سمعت ابا الحسن الرضا علیه السلام يقول: ليس العبادة كثرة الصلاة والصوم، إنما العبادة التفكير في امر الله عزوجل. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۲؛ الكافي، ج ۲، ص ۵۵، ح ۴.

۳. الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن عاصم بن حميد، عن ابي حمزة، عن علي بن الحسين علیه السلام قال: من عمل بما افترض الله عليه فهو من اعبد الناس. الكافي، ج ۲، ص ۸۴، ح ۷.

شوند، که عبادت سوداگران است؛ و قومی که خدا را به صرف دوستی و محبت می‌پرستند، این بندگی، بندگی آزاد مردان و افضل همه آنها است کسب روزی حلال و تفقه در دین نیز، از عبادات ویژه شمرده شده.^۱

[در بیان وجوه متصور در «لعل»]

در مورد «لعل» از نظر برداشت معنای مناسب و جوهی چند گفته‌اند:

۱. به معنای «گی» و در فارسی تا این که، معنی می‌شود، که در این جا مناسب و محتمل به نظر می‌رسد. یعنی: بپرستید پروردگارتان را، که بیافرید شما را «تا این که» پرهیزکارتر شوید و معنی «شاید» مناسب مقام و شأن ذات ربوبی نیست؛ زیرا تردید و دو دلی در آنجا راه ندارد.

۲. «لعل» از جانب پروردگار به صورت قطع و حتم است نه ترجیحی و امید و به هیچ وجه مفهوم «شاید» در بر ندارد، بلکه به صورت وجوب و لزوم و خالی از هر گونه تردید بوده و روایتی نیز، مؤید این معناست؛ زیرا خداوند، اکرم از آن است، که بنده‌ای را به چیزی امیدوار ساخته، سپس آن را مایوس و ناامید گرداند.

۳. خداوند متعال با قید «لعل» مخاطب را در حال خوف و رجاء قرار می‌دهد تا امور را بر سبیل حتم و قطع تلقی نکند؛ زیرا او امر الهی نوعاً برای تکمیل نفوس و کسب درجات کمال صورت گرفته و آدمی باید در همه شؤون پرستش یا ارتکاب گناه و معصیت، در حال خوف و رجاء باشد و بیم از عذاب الهی و امید به رحمت نامتناهی را از دیده بصیرت دور ندارد.

و باید دانست، که استکمال بشر نیز، در همین معنی نهفته، چون امید بدون خوف عامل سقوط و نیز یاس از رحمت پروردگار، جزء معاصی کبیره است، بنابراین با وجود هر گونه معصیتی نباید مایوس از رحمت حق بود و هم چنین، در هر مقامی که از طاعت قرار گیرید، باید از عدل الهی خائف، متکی به عبادت خود نبوده و تا لحظات

۱. علي بن إبراهيم، عن ابيه، عن ابن محبوب، عن جميل، عن هارون بن خارجة، عن ابي عبد الله عليه السلام قال: [إن العباد ثلاثة (۱): قوم عبدوا الله عزوجل خوفا فتلك عبادة العبيد وقوم عبدوا الله تبارك وتعالى طلب الثواب، فتلك عبادة الاجراء، وقوم عبدوا الله عزوجل حباله، فتلك عبادة الاحرار وهي افضل العبادة، الكافي، ج ۲، ص ۸۴، ح ۵



آخر حیات، روی انجام فرائض خویش حسابی باز نکنند؛ زیرا غرور و عجب عامل سقوط و هلاکت آدمی است، و باید کاملاً مراقب افکار و خطرات ذهنی خویش بوده و همواره بیندیشد، که آیا فرجام کارش به کجا منتهی خواهد شد؟ و در میان خوف و رجاء پیوسته به خدای خود ملتجی باشد، به همین سبب در دعا داریم، ^۱ «که خدایا فرجام کار ما به خیر گردان».

از طرفی مطالعه تاریخ نشان می دهد، چه افرادی، با چه جان فشانی ها و کسب همه نوع رنج و سختی و عبادت و جهاد، در اواخر عمر به انحطاط کشیده شده، رفتار و کرداری از آنها سرزد که موجب هدم و نابودی خود و اعمالشان گردید و به عکس، گروهی به ظاهر منحرف، که سرانجام به نیکی گرائیدند و فرجام کارشان به خوبی سپری شد؛ لذا آدمی را هیچ امانی نیست و لو تمام عمرش مصروف طاعت شود چه بسا در لحظات واپسین مرگ، مورد اغفال شیطان و در نتیجه مورد خشم و سخط الهی قرار گیرد.

بنابراین کلمه «لعل» در اینجا، با این که پروردگار مهربان عالم به همه عواقب امور و چگونگی سرنوشت جمیع بندگانش، روی مصلحتی، که مخاطب مطلب را به عنوان رجاء تلقی کرده، عاملی برای ارتقاء او باشد، ادا گردیده.

﴿الذی جعل لكم الارض فراشا والسماء بناء وانزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لكم فلا تجعلوا لله اندادا وانتم تعلمون﴾ (۲۲)

آن خدائی که زمین را برای شما بستر گردانید و آسمان سقفی [آسمانه] و آب را از ابر نازل فرمود، پس به سبب آن از میوه جات [بهره ها] برای شما روزی پدید آورد، پس برای خدا همتا و ماندها قرار ندهید و حال آن که شما می دانید.

۱. من خط الشهيد «ره»: قيل من أحسن الدعاء: اللهم اجعل خیر عمری آخره، خیر عملی خواتمه، و خیر آیامی یوم لقائک،
 اللهم لا تکلنا إلى أنفسنا فنعجز، ولا إلى الناس فنضیع، اللهم اجعل خیر عملی ما قارب اجلی بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۶۱ - ۳۶۲؛ اثنا عشر رساله، ج ۸، ص ۹۷



[اشاره به معنای سه گانه «جعل»]

کلمه «جعل» در سه معنی استعمال شده :

۱. خلق [آفریدن] مانند: ﴿جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾ (انعام: ۶): (۱) روشنی و تاریکی

[بیافرید.]

۲. صیوروت [گردانیدن] مانند آیه مورد بحث، که اولی دو مفعولی و دومی دارای يك مفعول است.

۳. تسمیه [نام گذاری] نظیر: ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَانًا﴾ (زخرف: ۴۳: ۱۹) فرشتگان را، همانها که ایشان بندگان خدایند، دوشیزگان خواندند [نام گذاری کردند].

«فراش» بر وزن فِعَالِ به معنی مفعول، یعنی: مفروش، چون بساطِ به معنی مبسوط، «بناء» نیز، در معنی مفعولی، یعنی: مبنی و آن انضمام و به هم پیوستگی اجزاء شیء به یکدیگر، که مانع از ریزش و سقوط شود، بکار رفته.

و در حدیثی از حضرت سجاد علیه السلام،^۱ به سقف تعبیر گردیده و بعید نیست در اینجا جو زمین - که هوای محیط بر کره ارض و حدود چند صد کیلومتر کشش و ضخامت آن است مورد نظر باشد، که در حقیقت، پوشش و سقفی است برای کره مسکونی و پیرامون هر يك از کرات آسمانی را جوئی و پوششی از هوا احاطه کرده، که می توان اطلاق سقف و آسمان نمود.

«انداد» جمع «ندّ» به معنای مانند، تا، و همتا است.

[تذکر به نعم الهی]

آیه فوق مذکر نعم الهی است تا بندگان به خود آیند و به ربّ خویش عارف شوند و جان و روان را از هرگونه آلودگی به شرك شست و شو بخشند و به خدای بی همتا گرایند و تنها او را مورد نیایش و پرستش گیرند، همان خدائی که زمین را بستر آسایش و

۱. ثم قال عزوجل: ﴿وَالسَّمَاءَ بِنَاءٍ﴾ سقفا من فوقکم محفوظا - یدیر فیها شمسها و قمرها و نجومها لمنافعکم.

تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۱۴۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۱



راحتی قرار داد- بستری نرم و ملایم و قابل انعطاف، که اگر بیش از حد متعارف سخت و محکم بود امکان زرع و یا هر نوع بهره برداری از قبیل: ایجاد ساختمان و یا استفاده از منابع تحت الارضی نمی رفت؛ لذا زبری و نرمی، سردی و گرمی حتی بو و رنگ و عناصر موجود در آن را جملگی در حد اعتدال و تناسب تقدیر فرمود، تا بشر بتواند بهره گیری کند- و آسمان مربوطه را سقفی، که در واقع روپوشی است برای زمین.

حال از نظر علوم طبیعی، شیمی و فیزیک، هیئت و ریاضیات، چه آثار و اسراری در هر يك نهفته و تا کجا و چه مقدار دانش روز توانسته از آنها را کشف و مورد بهره برداری قرار دهد؟ یا صرفاً به اثرات وضعی این نعمتها پی برسد؟ از حوصله این بحث خارج و مستلزم اظهار نظر متخصصین و دانشمندان مربوطه است.

باری، همه آنها را به اجمال خدای مهربان تحت عنوان «نعم» خویش بر بندگان، که لازمه اش سپاس و ستایش او است یاد آور می شود. و در آخر با قید «فاء» تفریغیه، فرمان می دهد: اینک که متوجه این نعمتهای بی حد و حصر شدید، پس برای پروردگار خود شریک و همتا قرار ندهید، یعنی: ای بشر «ظلوم و جهول» دیگر به هوش آی و از خواب غفلت بیدار شو، خدای تو یگانه است و این نظم و تدبیر که در آسمان و زمین و سراسر موجودات دیگر و همه کائنات مشهود و پابرجا است خود دلیلی بر یکتائی او است که اگر شریک و مانندی می داشت، این نظام شگفت انگیز استوار و ثابت باقی نمی ماند. و ما می دانیم، قواعد علمی مدون در کتب فیزیک و شیمی و طبیعیات، که همه بر مبنای تجربه و آزمایش است [چنانچه نظمی در جهان هستی نبود تنظیم این قوانین ناممکن می نمود] و همه آنها روی تناسب و تعادلی ویژه ترکیب یافته، که بر هر يك آثاری خاص مترتب است.

و انوار و اشعه هائی را که از خورشید، یا اشعه های کیهانی دیگر، که باز هر کدام اثر مخصوص روی کره زمین دارند- باید به اندازه و میزانی مشخص و معین بتابند، تا گیاهان و موجودات زنده از آن بهره مند شوند؛ و اگر گذشت تابش، بیش از حد باشد، آثاری سوء برای موجودات زمین در بر خواهد داشت- نظیر، اشعه ماوراء بنفش و قرمز و یا سایر اشعه های کیهانی، که همه آنها در ضخامت جو شکسته شده و در حقیقت پس





از عبور از هوای متراکم جوّ که خود نوعی صافی تلقی می‌شود، به زمین ما می‌رسد و موجودات هوا و زمین و دریا، اعم از جانوران و گیاهان و یا آثاری که بر خود زمین و منابع تحت الارضی آن دارد، هر گروه به تناسب [از آن] بهره‌ور می‌شوند.

مثلاً، همین جوّی که اطراف زمین را به صورت سقف و پوششی، درآورده و به احتمال قوی می‌توان اطلاق آسمان ارض مسکونی [بر آن] نمود؛ زیرا آنجا که سخن از آسمان دنیا و همه فضای جهان مشهود است، تعبیر قرآن به «سماء الدنیا» است و می‌فرماید: ﴿وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ﴾ (فصلت (۴۱): ۱۲).

ولی در اینجا [آیه مود بحث] ابتدا ذکر «الارض» می‌شود؛ که «الف و لام» آن معرف و حاکی از زمین مسکونی فعلی است و نیز الف و لام «السماء»، آسمان همین زمین را مشخص می‌سازد؛ زیرا هر کره ای از کرات فضا، که از دیدگاه بشر به صورت نامتناهی جلوه گر است جوّی و آسمان ویژه دارد، که مربوط به همان کره و آثار آن جوّ در همان کره پیاده می‌شود و آسمان کره زمین، در حدود چند صد کیلومتر ضخامت و هوای متراکم دارد و سپس فضای بدون هوا است تا نزدیک چند صد کیلومتری کره دیگر و بر حسب تحقیقات علمی، این هوا از عناصری نظیر هیدروژن و هلیوم به مقدار اندک، و ۱/۵ اکسیژن و بقیه از ازن، متشکل است.

متأسفانه عده‌ای که نور عقل و فطرت خداجویی را مهمل گذاشته و به کار نبستند و تحت تأثیر محیط و باصطلاح ادبیات بمعنی الاعم، از پدر و مادر، بستگان و خویشان، دوستان و استادان، دبستان و دبیرستان، روزنامه و مجله، فیلم و تلویزیون و بالاخره، انواع کتب و نشریات گمراه کننده، قرار گرفته، نتیجتاً یا از پذیرش خالق دانا و توانا سر باز زدند یا بت پرستی، گوساله پرستی، خورشید و ماه پرستی، ثنویت و آتش پرستی، اعتقاد به سه خدا داشتن [که اقانیم ثلاثه است] خدا را به داشتن فرزند متهم کردن، فرشتگان را «بنات الله» گفتن، علی و مسیح و عزیر را پرستیدن و بالاخره انواع شرك را شعار و مسلک خویش گرفتند. و حدیث: «كلّ مولد یولد علی الفطره الاّ انّ ابویه یهودانه و ینصرّانه و یمجّسانه»^۱ در توده های بشری مصداق فراوان یافت.

و شگفت این جا است، که اگر از شرك حقیقی که نمونه های آن فوقاً ذکر شد، با

توفیق حق نجاتی حاصل گشت، شرك طاعتی که خود فساد و تبهکاری دیگری است دامنگیر آدمی، و پیروی از هوای نفس و اوامر شیطانی، بلائی دیگر شد؛ در قرآن کریم است: ﴿وما یؤمن اکثرهم باللّه إلا وهم مشرکون﴾ (یوسف (۱۲): ۱۰۶).

اکثر ایشان به خدا ایمان نیاوردند، جز این که مشرک باشند، یعنی: گاه طاعت خدا و گاه به دستور و اغوای شیطان رفتار کنند.

در جای دیگر فرمود: ای فرزندان آدم، آیا از شما پیمان نگرفتیم، که پرستش شیطان نکنید! همانا او مسلماً شما را دشمنی است آشکار. (بقره (۲۶): ۶۰) یعنی: در عمل مراقب باشید، که شیطان شما را اغوا نکند.^۱

در آیه دیگر فرمود: ﴿أرأیت من اتخذ إلهه هواه﴾ (فرقان (۲۵): ۲۳). آیا دیدی کسی را، که خدای خود را هوی خویش گرفته! که تهدید و سرزنش یا گلابه ای است از مخلوق؛ و در حدیثی فرمود:

«لا طاعة لمخلوق بمعصية الخالق»؛ و حتی دستور است که فرمان پدر و مادر در معصیت پروردگار به کار نبندید.^۲

و سرانجام در پایان آیه متذکر می شود: (و حال آن که شما می دانید و آگاهید) و فطرت شما گویا است، که شریکانی که به زعم خود تراشیده اید و مانند و اندادی که به ظن خویش ساخته و پرداخته اید، نه خالق شمایند، نه رازق، نه نگهدار و حافظ خویش هستند و نه دیگران، پس چرا آنها را در پرستش همتای خدای خود گیرید! در واقع نوعی احتجاج با بنده است، که بیدار گشته، غیر او نپرستد و خضوع و خشوع جز در برابر معبود حقیقی و خدای یگانه ننماید.

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

﴿وإن کتّم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون اللّه إن کتّم صادقین﴾ (۲۳)

و اگر شما را شکّی است در قرآنی که ما بر بنده خود فرستادیم، پس بیاورید یک

۱. ﴿الم اعهد إليکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان إنه لکم عدوّ مبین﴾.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۰۷، ج ۱۵، ص ۱۷۴، ج ۱۶، ص ۱۰۴.





سوره به مانندش و گواهان خویش را جز خدا، بخوانید، اگر راستگو هستید .
**﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ
 لِلْكَافِرِينَ﴾ (۲۴)**

و اگر این کار نکردید و هرگز نتوانید کرد، پس از آتشی که هیمة آن آدمیان و سنگهای
 کبریت [و برای کافران آماده گشته، بپرهیزید .

**﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا
 رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رَزَقُوا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِمْ مِثْلَهَا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ
 مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (۲۵)**

و کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند مژده بخش، که ایشان را
 است بوستانهایی، که از زیر کاخهای آنها نهرها جاری است و چون روزی دهند ایشان
 را از میوه های بهشت نیکو رزقی، گویند: این همان است که قبلاً مورد وعده و
 روزی ما بود و روزی که به آنها داده می شود مشابه یکدیگر است و مرایشان را است
 جفت هائی پاکیزه و در آن بهشت جاویدان باشند .

لغت

«ان» از حروف شرطیه و در اینجا خالی از معنای شك و تردید است؛ زیرا ذات
 باری تعالی منزّه و بری از این گونه معانی است و به همه کسانی که در دل نوعی ریب
 و شك، نسبت به رسالت حضرت ختمی مرتبت دارند، آگاه و دانا است و این قبیل «ان»
 در عربی و فارسی مورد استعمال و مصطلح است، چنان که گویند: «ان كنت انسانا فافعل
 كذا» اگر انسانی این گونه رفتار کن؛ یا در فارسی گوئیم: اگر فرزند منی مطیعم باش، که
 گوینده را شك و تردیدی در انسان بودن یا فرزند بودن مخاطب نیست .
 «ریب» یعنی: شك یا تردید .

«عبید»: برده و مملوك، که فرمانبر مالك و مولای خویش است در برابر شخص حرّ
 آزاد، که خویشتن را صاحب اختیار و زیر فرمان دیگری نمی باشد .

«سورة»: مفرد، جمع آن «سور، سور، سورات، سورات» آمده، در لغت به مقام و پایه
 بلند معنی شده، مثلاً گوئیم: «له سورة في المجد، أي منزلة» مراو راست قدر و منزلتی